

| دو نهایشنامه |

# یکشنبه / زندگی خوب

| میشل دویچ | زیبا خادم حقیقت | نهایشنامه های بیدگل: اروپایی (۱۱) | 



یکشنبه / زندگی خوب |  
میشل دوپچ | ترجمه زیبا خادم حقیقت |  
ویراستار: هدیه رهبری |  
مدیر هنری و طراح گرافیک: سیاوش نصاعدیان |  
صفحه آرایی: آلا شویز | نمونه خوان: امین علی اکبری |  
مدیر تولید: مصطفی شریفی | چاپ: فرارنگ | صحافی: کیمیا |  
چاپ دوم | ۱۳۹۶ | تهران | ۱۰۰۰ نسخه |  
شابک: ۹۳-۰۰-۵۱۹۳-۶۰۰-۱۹۷۸ |

Bidgol Publishing co. |  | استریبیکل |

تلفن انتشارات: ۲۸۴۲۱۷۱۷ | تلفکس: ۲۸۴۲۱۷۱۸ |  
فروشگاه: تهران | خیابان انقلاب | بین فروردین و فخر رازی | پلاک ۱۳۷۴ |  
تلفن فروشگاه: ۶۶۹۶۳۶۱۷، ۶۶۴۶۳۵۴۵ | تلفکس: ۶۶۹۶۳۶۱۶ |

[www.nashrebidgol.ir](http://www.nashrebidgol.ir) |

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است. |

هرگونه اجرائی از این نمایشنامه منوط به اجازه رسمی از مترجم یا ناشر است. |

\* یادداشتی در مورد حقوق مادی و معنوی این اثر:

اجرای نمایشنامه های چاپ شده، بدون کسب اجازه از مترجم و ناشر، به کاری معمول در تئاتر ایران بدل شده است؛ این کار بیشتر اوقات با تغییر جزئی در ترجمه و دست بردن در آن صورت می گیرد و هدف و نتیجه آن کتمان حقوق معنوی و مادی صاحبان اثر، و توهین به مخاطبان و نپذیرفتن هیچ گونه مسئولیت حرفه ای است. برای مترجمان بسیار پیش می آید که بدون چشم داشت مادی اجازه اجرای اثر را بدهند، به خصوص برای همراهی با اجراهای شهرستان ها و دانشجویان، اما بی شک همه آنان خواستار رعایت حقوق معنوی خود (ذکر نام مترجم) در هر اجرائی هستند.

بنابراین، نشر بی دگل استفاده بدون اجازه از ترجمه های نمایشی اش را، اعم از اجراهای رسمی کوچک یا بزرگ، به ویژه در تئاتر تهران و جشنواره ها، اقدامی غیر قانونی قلمداد می کند و از طریق مراجع مربوط موضوع را به جد پیگیری خواهد کرد.

## مقدمه

در شهر کوچکی در شرق فرانسه، گروهی از دختران جوان سرسختانه خود را برای کنکور رقصی آماده می‌کنند که یکشنبه برگزار می‌شود. ژینت، به‌رغم مخالفت همگانی، تمرینات انفرادی خود را تا پاسی از شب، حتی پس از بسته شدن درهای ورزشگاه ادامه می‌دهد. او با لجاجت دیوانه‌وار خود برای زیباترین و بهترین بودن تا حد مرگ تلاش می‌کند و در نهایت به پوچی می‌رسد؛ این حکایتی است از یک خودآماده‌سازی فشرده یا هول و هراس‌های نوجوانی؟ دختر جوان از اطرافیان خود دورتر و دورتر می‌شود، گویی در جست‌وجوی طاق‌فرسای هویت خویش گم شده باشد.

«آیا یکشنبه یک تراژدی است؟ آیا در مورد آنچه که مرسوم است تراژدی نامیده شود (لااقل از نظر تاریخی)، یکشنبه یک تراژدی است؟ آیا به‌عنوان یک متن یکشنبه در گونه‌ی تراژیک قرار می‌گیرد؟ این مسئله به هیچ وجه مسئله‌ی روشنی نیست. (...) به ژینت نگاه کنیم. شخصیت ژینت یک شخصیت فتو-رمان است (...). از نقطه نظر تراژدی، او همه چیز هست جز شخصیتی تراژیک. او هیچ مشخصه‌ای از آنچه اصولاً شخصیت تراژیک نامیده می‌شود ندارد. به هر تقدیر، ارسطو به یقین او را در گروه شخصیت‌های کم‌دی جای می‌داده است. یک دختر جوان کوچک زیر یک آسمان خالی! مردمان کوچک

حقیر تنها در کمدی به کار می‌آیند، مگر اینکه بپذیریم امروز محکومیم تا ابد از ناممکن بودن تراژیک تراژدی سخن بگوییم.<sup>۱</sup>

زندگی خوب نمایشنامه‌ای است که در پرده‌های خردشده و با عناوینی غریب، زندگی زوجی را حکایت می‌کند، در برهه‌ای که زن در انتظار کودکی است: اضطراب پنهان، توهم فاجعه، تنش مداوم، هراس دقیق، یادآوری گذشته، فرار به رؤیا، بازی رؤیا و خیال، احساس ناموجودیت، امتناع، شورش زن و سکوت. دو موجود، یک مرد، یک زن، با هم برخورد می‌کنند، یکدیگر را صدا می‌زنند، ناپدید می‌شوند. زنی با مردی زندگی می‌کند. زن در انتظار کودکی است. و مرد، که می‌توان او را به نوعی ویتسک معاصر دانست، در انتظار آخرالزمان.

زنی که تفکر مرد را به ویرانی کشانده است شورش می‌کند. قالبی پرزرق و برق و باروک از سکوت. گویی زندگی برای نمایش خود نیاز به منظری پیش پا افتاده داشته است: تعلیق، خلأ، پرگویی، سکوت...

میشل دویچ دنیا را به کلام درمی‌آورد. همه چیز در کلام است و در نقطه‌گذاری، در سادگی ظاهری جملات. او مانند یک بینای هوشیار به ریزه‌کاری‌های زندگی می‌نگرد. ما در نزد او نیرویی کشف می‌کنیم که قادر به فروریختن دیوارها و نمایان کردن راه‌های جدید است. پرندگان دیگر در بزرگراه‌هایی که کودکان گمشده میشل دویچ روزهای یکشنبه به پیک‌نیک می‌روند و به ماشین‌هایی که در افق گم می‌شوند می‌نگرند، نمی‌خوانند: زوج‌های گمنام جذابیت و فریبندگی پیش پا افتاده، رقت‌انگیز و درعین حال واقعی دارند؛ مانند زندگی یک‌نواختی که از دست می‌دهند. ژول، فرانسواز و مری: نام آن‌ها چه اهمیتی دارد؟ چه در کارخانه چه در اتاق خواب، چه در اتاق نشیمن چه در آشپزخانه کوچک‌ترین تغییری در میزان خفگی حس نمی‌شود.

متولد ۱۹۴۸ استراسبورگ، میشل دویچ نمایشنامه‌نویس، شاعر و رساله‌نویسی فرانسوی است. در حوالی دههٔ هفتاد تحت تأثیر قدرت زبان در آثار فوکو، بارت و لکان به نمایشنامه‌نویسی روی می‌آورد. او که در آغاز از اعضای گروه پایه‌گذار «تئاتر زندگی روزمره» بود، به تدریج از این جریان فاصله

1. Michel Deusch, « Dimanche ,une tragédie modern ?»,Entretien avec Jean-Pierre Renault et Mergnat, Travail théâtral,XXXI,avril-juin1978,p. 34-37.

می‌گیرد و خود را در زمره نویسندگان فراناتورالیسم جای می‌دهد. دویچ زمان و تاثیر را طی می‌کند، اما اصول را فراموش نمی‌کند: اهمیت تاریخ، سیاست به معنای یونانی آن، رابطه زن و مرد، جست و جوی هویت و... او اعتقاد دارد مسئولیت تئاتر، به نوعی، غیرمسئول بودن آن است.

از دیگر نمایشنامه‌های دویچ که در بسیاری از کشورها ترجمه شده و به اجرا درآمده‌اند می‌توان به تمرین قهرمان پیش از شروع مسابقه (۱۹۷۵)، کاروان (۱۹۸۰)؛ امپراتوری (۱۹۹۱)؛ سوفلور هملت (۱۹۹۳)؛ دهه قرمز (۲۰۰۷)؛ تد بارو (۲۰۰۹) اشاره کرد.





### | شخصیت ها

Ginette	ژینت
Rose	رُز
Françoise	فرانسواز
Marie	مری
Liliane	لیلین
La Mère	مادر
Le Père	پدر
René	رَنه

نگهبان

مرد مست

زن اول و زن دوم

دختران

پسران

## | پرده اول |

(یک ورزشگاه.)

سالنی عظیم که با نوری ضعیف روشن شده است.

کمی دورتر دختر جوانی کنار میله فلزی مخصوص رقص کلاسیک

حرکتی را تمرین می کند.

رگبار شدید بهاری با سر و صدای زیاد به سقف آهنی سالن ورزش

می کوبد. صدای زنی از میان تاریکی بلند می شود.

**صدای زن:** خودت رو رها کن... عجله نداشته باش... نفس بکش.

نفست رو بده بیرون، بده بیرون... دراز بکش. به اونچه

که تو سرت می گذره توجه نکن... روی زمین دراز

بکش... چشمتو ببند... راحت باش... آره. دیگه به

هیچی فکر نکن... نفس بکش... دیگه نباید اعضای

بدنت رو احساس کنی... خودت رو منقبض کن... نفس

بکش... آره، همین جوری... نفس بکش...

(سکوت.)

دختر جوان بلند می‌شود، یکی از دستانش را روی میله می‌گذارد.)  
 از اول شروع کن... اکستانسیون<sup>۱</sup>... پلیه<sup>۲</sup>... دگژه<sup>۳</sup>... یک  
 دو سه، دو دو سه، سه دو سه... قدمای کوچیک... پاها  
 گرد روی زمین... و در هوا... یک دو سه، دو دو سه، سه  
 دو سه... فوندو<sup>۴</sup>... دولوپه<sup>۵</sup>... اکیلیبر<sup>۶</sup>... قدمای بزرگ... و  
 دو و سه و چهار... و دو و سه و چهار... پا روی میله...  
 خم شو به پهلو... حالا از اول... و دو و سه و چهار...  
 رو به من... از اول شروع کن رو به من... حرکات رو  
 به هم وصل کن تا فضا رو پر کنی، فکرت باید بشه  
 حرکت... چیز دیگه‌ای نباید باشه جز حرکت... دورتر،  
 بالاتر، ساق پات... پاتو بازم ببر بالاتر... عضله‌ها تارن  
 از هم پاره می‌شن... حس کن داری به زندگی پریهاهو  
 و از هم گسیخته نظم می‌دی... تو سرکشی... ولی نباید  
 چیز دیگه‌ای باشی غیر این حرکت، غیر این حرکت،  
 غیر نظم این حرکت، غیر این ضرباهنگ منفرد... تو  
 خود این ضرباهنگی... این حرکت منفرد... تو زیبایی...  
 (صدای زن در باران گم می‌شود.)

دختر جوان حرکاتش را بر روی میله دنبال می‌کند.

تاریکی به تدریج همه جا را فرا می‌گیرد.)

۱. Extension این کلمه و پنج پانویس بعدی از اصطلاحات رقص کلاسیک هستند. م.

2. Plier
3. Dégager
4. Fondu
5. Développer
6. Equilibre



(دختر جوان و مادر.

مادر، در مقابل دختر جوان زانورده، لباس بر تن دختر می‌کند).

دختر جوان: داری دردم میاری.

مادر: یعنی چی؟ من دارم دردت میارم!

دختر جوان: (پس از مدتی) آخه داری دردم میاری!

مادر: ...

دختر جوان: ولم کن! تو اصلاً بلد نیستی. خودم بهتر بلدم.

مادر: فقط آگه این قدر تکون نمی خوردیا.

دختر جوان: من که تکون نمی خورم.

مادر: دوست ندارم این جور بی بینمت. چرا این قدر بی تابی؟

دختر جوان: تو خیلی کندی... هی ام کندتر می شی. و انگشت هاتم

هی کمتر و کمتر کار از شون برمیاد. تقصیر من نیست

که بی تابی می کنم!

مادر: دخترم آدم باید چشمش خوب ببینه تا دقیق باشه. من

که چشمم مثل قدیما خوب نمی ببینه.

دختر جوان: تقصیر من نیست که زود باش!

مادر: من دیگه تو رو نمی شناسم... هیچ وقت حتی توی

خوابم، فکرش رو نمی کردم یه روزی این قدر بی رحم

بشی. حتی توی خواب... یعنی این همون بچه ایی که

من به دنیا آوردمش... همون بچه ای که خودم بزرگش

کردم و تو تموم این سالها باهام زندگی کرده...

(سکوت.)

دختر جوان: مامان کوچولو نمی خواستم ناراحتت کنم... منو ببخش...

آخ! منو ببخش مامان کوچولو... مامان کوچولو...

مادر: دیگه دختر مو نمی شناسم...

دختر جوان: ببخشید... ببخشید...

مادر: دختر من؟...

دختر جوان: من دیگه اون دختر کوچولویی که تو خاطرات تو

زندگی می کنه نیستم، مامان عزیز من...

مادر: من دیگه دختر خودمم نمی شناسم.

دختر جوان: مامان جونم، من دوست دارم و نمی خوام اذیت کنم...

هیچ وقت هیچ وقت. خودت اینو خوب می دونی، اما

به این دختری که جلوی روته نگاه کن. خوب نگاهش

کن... با چشمای نو بهش نگاه کن... نه با چشمایی که

صرفاً عشق و ادارت می کنه باهاشون به دختر کوچولویی

که من یه زمانی بودم نگاه کنی... گفتنش سخته و منم

نمی دونم چطوری بگم... نمی دونم چطوری بگم... دلم

می خواد همه اون چیزایی که تو ته قلبمه باهات درمیون

بذارم؛ این عزیزترین خواستم... ببین چطور دست و

پامو گم کردم، چطور معذب شدم، با همه اینا یه چیزی

تو من هست که نمی ذاره... غصه نخور اصلاً... باید این

جوری باشه، همیشه... طبیعی اش هم همینه... من دیگه

دختر کوچولوی تو نیستم مامان عزیز من.

مادر: خدای من...

دختر جوان: غصه نخور. غصه نخور.

مادر: بچرخ، این پایین آسترش خوب چرخ نشده.

دختر جوان: نمی خواستم ناراحت کنم.

مادر: تو جشن با یه پسر آشنا شدی؟

دختر جوان: آخه نمی خواستم ناراحت کنم!

مادر: جواب منو بده.

دختر جوان: ...

مادر: خب؟

دختر جوان: نه!... نه، نه... حرف هام رو نفهمیدی تو!

تاریکی.

### ۳

تاریکی.

(سر و صدای یک نواخت یک توپ.)

یک صدای زنانه: نه... ده... یازده... دوازده... سیزده... چهارده... پونزده...

شونزده...

(نور به تدریج به حالت غروب خورشید درمی آید.)

در یک چمنزار، ژینت و ژنه بدمیتون بازی می کنند.)

ژینت: صد و شونزده... صد و هفده... صد و هجده...

ژنه: (به توپ نمی رسد.) اه! بسه دیگه!

ژینت: ده به سه!... بازم من بردم!

ژنه: (کاملاً از نفس افتاده.) من دیگه نمی تونم... به خدا... دیگه

نمی تونم. (خودش را رها می کند تا روی علفها بیفتد.)

ژینت: پس تلافی باختت چی؟ یالا، بیا... بازم باختی!... بیا!

ژنه: دیگه نمی تونم.

ژینت: (به ژنه ملحق می شود و خودش را رها می کند تا روی علفها

در کنار او دراز بکشد.) هنوز هیچی نشده؟... پس دیدی

دیگه. من از تو قوی ترم!

ژنه: گفتش که کاری نداره!

ژینت: من از تو قوی ترم.

ژنه: آروم بگیر بشین.

ژینت: چرا؟

ژنه: ساق پات...

ژینت: خُب که چی... پاهام قشنگ نیستن؟

ژنه: تو دیگه بچه نیستی... اه! راکت رو شکوندم.

ژینت: مجبوری قبول کنی من از تو قوی ترم.

ژنه: دیگه به درد نمی خوره این راکت... نشستم روش.

ژینت: میشه درستش کرد.

ژنه: راکت پلاستیکی که درست نمی شه. مجبورم یکی

دیگه بخرم... دو تا دیگه، آخه راکت های بدمیتون رو

جفتی می فروشن.

ژینت: چه کفری شدی...

ژنه: دیگه از هیچی سردر نمیارم... می فهمی؟... من دیگه از

هیچی سردر نمیارم... تو...

ژینت: خب.

ژنه: پس نمی فهمی دیگه...

ژینت: من دیگه یه دختر بچه نیستم... اینو می خوای بگی؟

ژنه: بین آسمون چه قشنگه... پاهام خیس شدن، انگار

که تو آسمون راه رفته باشم... کله پا، می دونی...

ژینت: داری چرت و پرت می گیا. تو دیگه حتی حالش رو

نداری راه بری!... دلت برام تنگ شده بود؟